جلسه 514

دوشنبه 19/07/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر ما یک خطابی داشتیم که مشتمل بر دو جمله بود، جمله اولی حکمی را برای موضوع عام بیان کرده بود، و جمله ثانیه حکم دیگری را مترتب کرده بود بر ضمیری که رجوع می کرد به آن موضوع عام، ولکن قرینه منفصله آمد گفت حکم در این جمله ثانیه مختص به بعض افراد عام هست، آیا این باعث می شود که جمله اولی هم عمومش مختل بشود یا نه؟

مثلا آیه والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء وبعولتهن احق بردهن فی ذلک، ما دلیل داریم که در مطلقه بائن شوهر حق رجوع در اثناء عده ندارد. پس بعولتهن شد مختص به رجعیات، آیا المطلقات یتربصن که مرجع ضمیر در بعولتهن هست او هم شامل بائن نمی شود یا نه عموم المطلقات مشکلی پیدا نمی کند؟

یا مثال عرفی بزنیم: اکرم العلماء وقلدهم. مخصص منفصل گفت یعتبر فی مرجع التقلید الاجتهاد، آیا اکرم العلماء هم مختص می شود به علماء مجتهد یا نه؟

صاحب کفایه ره فرمود: ما معتقدیم اصالة العموم در جمله اولی جاری هست بلامعارض. اکرم العلماء اصالة العموم در او می گوید این علماء اعم هستند از مجتهدین و غیر مجتهدین. معارضی که ممکن است داشته باشد اصالة عدم الاستخدام هست در ضمیر وقلدهم، که گفته می شود اگر مراد از اکرم العلماء اعم از مجتهدین و غیر مجتهدین باشد پس باید در قلدهم مرتکب استخدام بشویم بگوئیم مراد این است که و قلد المجتهدین منهم، و استخدام خلاف ظاهر است، خلاف اصل لفظی است، چون وضع شده است ضمیر بر رجوع به ذات مرجع. اراده بعض مدلول مرجع خلاف وضع لغوی ضمیر است. ولذا ممکن است گفته بشود که اصالة عدم الاستخدام که یکی از اصول لفظیه ای است که زیر مجموعه اصالة الحقیقة است جاری می شود می گوید نه، درست نیست و خلاف ظاهر است خلاف وضع است که ما بگوئیم وقلدهم أی قلد المجتهدین منهم. مرحوم صاحب کفایه فرموده اگر این اصالة عدم الاستخدام جاری می شد قبول داشتیم، می شد معارض با اصالة العموم، چون علم اجمالی داریم که یا اکرم العلماء مراد از آن خصوص مجتهدین هست، پس اصالة العموم دروغ است، یا اگر مراد عموم علماء باشد مجتهدا کان أم لا، پس استخدام رخ داده است در و قلدهم، اصالة عدم الاستخدام دروغ است. اما اصالة عدم الاستخدام مثل بقیه اصول لفظیه در جائی جاری می شود که ما شک داشته باشیم در مراد جدی متکلم. شک داریم آیا مراد جدی از قلدهم تقلید از هر عالمی است ولو مجتهد نباشد، یا تقلید از خصوص عالم مجتهد است. اگر شک داشتیم در مراد متکلم مشکلی نیست اصالة عدم الاستخدام جاری می شد. اما ما مراد متکلم را در قلدهم می دانیم چیست، می دانیم امر نکرده است مولا عبد خودش را به تقلید عالم غیر مجتهد، مراد جدی روشن است، کیفیت اراده روشن نیست که آیا به نحو استخدام است که وقلد المجتهدین منهم، یا نه اصلا قلدهم مرجع ضمیرش علماء مجتهدین هستند. به هر حال نتیجه فرق نمی کند، چه مرجع ضمیر علماء مجتهدین باشند، یعنی اکرم العلماء اصلا عمومش مراد نباشد خصوص مجتهدین مراد باشند، یا قلدهم به معنای قلد المجتهدین منهم باشد. کیفیت اراده فرق می کند اما مراد جدی از قلدهم مشخص است. ولذا شما می گوئید مولا امر کرد عبدش را به تقلید عالم مجتهد و عالم غیر مجتهد جائز التقلید نیست. پس اصالة عدم الاستخدام را در اینجا نباید جاری کرد. چون بناء عقلاء بر اجراء اصول لفظیه در موارد شک در مراد هست نه در جائی که علم به مراد داریم نمی دانیم استعمال در این مراد علی وجه الحقیقة است أو علی وجه المجاز. مثلا ما می دانیم مولا گفته رأیت اسدا و مرادش رجل شجاع است، اما نمی دانیم آیا اینکه مرادش رجل شجاع است علی وجه الحقیقة استعمال کرده است اسد را در رجل شجاع یا علی وجه المجاز. نمی شود اینجا بگوئیم اصالة الحقیقة جاری می کنیم ثابت می کنیم استعمال اسد در رجل شجاع استعمال حقیقی است. خب این درست نیست. ولو سید مرتضی این را عمل می کرد، هر کجا که شک می کرد معنای مستعمل فیه این لفظ حقیقی است یا مجازی، با اینکه معنای مستعمل فیه برایش واضح بود اما شک در این بود که استعمال در این معنا حقیقی است یا مجازی، می گفت اصالة الحقیقة جاری می کنیم می گوییم استعمال در این معنا حقیقی است. با اینکه مراد متکلم مشخص بود اما نمی دانستیم که مراد متکلم که مشخص هست لفظ را در این معنای مراد به نحو حقیقت استعمال کرده یعنی وضع شده بوده لفظ در این معنا و استعمالش حقیقی بوده، یا وضع نشده بوده و استعمالش مجازی بوده. مرحوم سید مرتضی می گوید اصالة الحقیقة جاری می کنیم. رأیت اسدا می دانیم مراد متکلم رجل شجاع است شک داریم وضع شده است اسد بر رجل شجاع یا مجاز است استعمالش در رجل شجاع، سید مرتضی می گفت اصالة الحقیقة جاری می کنیم اثبات می کنیم وضع شده است لفظ اسد بر رجل شجاع.

بله طبق نظر سید مرتضی اینجا هم اصالة عدم الاستخدام می توانید جاری کنید، چون شک در این دارید که استعمال و قلدهم و اراده تقلید خصوص عالم مجتهد علی وجه الحقیقة است یا علی وجه المجاز و الاستخدام. اصالة الحقیقة یعنی اصالة عدم الاستخدام که زیر مجموعه اصالة الحقیقه است جاری می کنیم.

اما صاحب کفایه ره می گوید بناء عقلاء بر این نیست. عقلاء اگر مراد متکلم روشن نباشد ولی معنای حقیقی لفظ روشن است، گفته رأیت اسدا، معنای حقیقی اسد حیوان مفترس است، نمی دانیم متکلم وقتی گفت رأیت اسدا همان معنای حقیقی را یعنی حیوان مفترس را اراده کرد یا رجل شجاع را اراده کرد که مجاز است، اینجا اصالة الحقیقة جاری می کنند. ما هم اگر نمی دانستیم قلدهم مراد تقلید از مطلق عالم است یا تقلید از عالم مجتهد عادل جامع الشرائط است شک می کردیم به عموم قلدهم می گفتیم لایعتبر فی مرجع التقلید الا أن یکون عالما و لو لم یکن عادلا أو مجتهدا مثلا. اما اینجا که اینطور نیست، می دانیم مراد جدی از قلدهم تقلید عالم مجتهد عادل است. پس اصالة عدم الاستخدام برای چی جاری کنیم؟ اصالة عدم الاستخدام جاری نمی شود تا معارضه کند با اصالة العموم در جمله اولی. ولذا در جمله اولی اصالة العموم جاری است بلامعارض. در آیه والمطلقات هم همین است. والمطلقات یتربصن بأنفسهن ثلاثة قروء. اصالة العموم می گوید مراد از مطلقات اعم از رجعیات و غیر رجعیات است. ولذا اگر یک زنی طلاق خلع داده شد اما نمی دانیم عده دارد یا ندارد، ما به آیه والمطلقات تمسک می کنیم می گوییم عده دارد. اینکه ذیل آیه که می گوید و بعولتهن ما مراد جدی اش را فهمیدیم که مختص است به مطلقات رجعیه، باعث نمی شود که ما از آن اصالة العموم رفع ید کنیم.

بله اگر آن قرینه بر عدم اراده عموم در جمله ثانیه که می گفت جمله ثانیه مختص به مطلقات رجعیه است اگر قرینه متصله باشد بله اینجا قبول داریم موجب اجمال می شود حتی نسبت به جمله اولی. مثل اینکه یک کسی بگوید: اکرم العلماء وائتمنهم، قرینه لبیه واضحه است که الخائن لایؤتمن، خائن که صلاحیت امین قرار گرفتن را ندارد. این قرینه لبیه متصله است، ولذا وقتی می گوئید وائتمنهم قرینه واضحه لبیه وقرینه متصله دارد که مراد از وائتمنهم ائتمان خصوص عالمی است که خائن نباشد. علماء غیر شیعه خائن هستند، لا تأخذنّ معالم دینک من غیر شیعتنا فإنک إن أخذت دینک منهم اخذت دینک من الخائنین الذین خانوا الله و الرسول و خانوا اماناتهم. پس این تعبیر که اکرم العلماء و ائتمنهم قرینه لبیه متصله دارد که مراد از و ائتمنهم خصوص علمایی است که خائن نیستند. این باعث می شود که ما یصلح للقرینیة داشته باشد حتی آن جمله اکرم العلماء. دیگر ظهور منعقد نمی شود در اکرم العلماء نسبت به علماء فاسق و خائن. می شود اتصال خطاب به ما یصلح للقرینیة.

این محصل فرمایش صاحب کفایه.

فرمایش ایشان شد تفصیل، با اینکه تصریح نکرده به این تفصیل اما نتیجه اش تفصیل است بین آنجایی که قرینه منفصله بیاید و بگوید در جمله ثانیه مراد جمیع افراد عام نیستند مثل آیه و المطلقات، آنجا اصالة العموم در جمله والمطلقات جاری می شود بلامعارض. قرینه منفصله آمده است و گفته است که در طلاق خلع حق رجوع برای شوهر ثابت نیست. قرینه منفصله گفته است. آنجا به نظر صاحب کفایه اصالة عدم التخصیص و اصالة العموم در جمله اولی جاری می شود بلامعارض. اما در قرینه متصله نه، اجمال پیدا می کند حتی جمله اولی و دیگر نمی شود اثبات کرد انعقاد عموم را برای جمله اولی، مثل اکرم العلماء و ائتمنهم.

اقول: این فرمایش صاحب کفایه مواجه است با اشکال هایی:

اشکال عمده اش این است که: ما می گوئیم اگر امر دائر باشد بین استخدام در ضمیر مثلا بعولتهن و بین تخصیص در مطلقات، قرینه منفصله هم باشد مشکل درست می شود. چرا؟ برای اینکه یک وضعی در ضمیر هست که ضمیر مجرد اشاره است به مرجع ضمیر. اصلا استعمال ضمیر در غیر معنای مرجع غلط من الکلام است، رأیت اسدا و ضربته، رأیت اسدا أی حیوانا مفترسا، و ضربته بگوئیم یعنی ضربت الرجل الشجاع. اصلا غلط من الکلام است. اینکه استخدام نیست. یا مثلا حتی بگویید رأیت اسدا و ضربته بگوئید اسدی را دیدیم بعد بگوئید و ضربته أی ضربت اسدا و مراد فرد دیگری از حیوان مفترس باشد که بچه همان اسدی باشد که دیدید. این اصلا غلط من الکلام است.

اصلا اینکه می گویند ضمیر در قوه تکرار مرجع ضمیر است حرف درستی نیست، یعنی شما دو تا صورت در ذهنتان از معنا به وجود نمی آید، وقتی می گوید اکرم العالم و قلده یک صورت از معنای عالم به ذهنتان می آید نه دو صورت. فقط نقش ضمیر ایجاد وصل بین حکم و بین آن مرجع ضمیر است بدون اینکه معنای مرجع ضمیر برای بار دیگر در ذهن تصور بشود. نه یک تصور بیشتر نیست. و ضمیر وضع شده است برای ربط و وصل بین جمله ثانیه وهمان مرجع ضمیر. ضمیر نقشش اشاره است. اصلا معنای صورت دوم برای معنای مرجع در ذهن موجود نمی شود. بلکه صورة واحدة. صورت واحده که معنا ندارد که دو حالت پیدا کند هم از آن اراده کنید اطلاق را در اکرم العالم و هم از آن اراده کنید تقیید را در قلده، تقییدش بزنید به مجتهد. اصلا این حرف معنا ندارد وغلط من الکلام است.

و این ربطی به این فرمایش صاحب کفایه ندارد که فرمود ما وقتی مراد از قلده را فهمیدیم دیگر اصالة عدم الاستخدام جاری نمی شود. شما مراد از قلده را فهمیدید اما مراد از اکرم العالم را که نفهمیدید. وضع ضمیر برای اشاره به مرجع ضمیر یعنی تطابق بین ضمیر و مرجع ضمیر این دو طرف دارد، یک طرف در اکرم العالم است که باید معنای مراد از عالم همان باشد که مشارالیه ضمیر هست. اگر قرینه منفصله بیاید بگوید یا باید مرتکب استخدام بشوید و یا مرتکب تخصیص در جمله اولی، همین مثال اکرم العالم وقلده را مثال بزنیم: اگر قرینه منفصله که می گوید لایجوز تقلید العالم الفاسق بگوید یا باید مرتکب استخدام بشوید در قلده، بشود قلد العادل من العالم، قلد المجتهد من العالم، یا مرتکب تخصیص بشوید در اکرم العالم، اگر این باشد فرمایشات صاحب کفایه دردی را دوا نمی کند. چرا؟ برای اینکه ما مشکلمان در عدم رجوع ضمیر به مراد از مرجع ضمیر این مشکل مختص جمله اولی نیست. این یعنی قانونی ما داریم آن قانون این است که یجب بحسب الوضع التطابق بین مرجع الضمیر و الضمیر. چرا؟ نکته اش را عرض کردم که چون ضمیر مجرد اشاره است به مرجع، در قوه تکرار آن معنای مرجع نیست که بخواهد تطابق نداشته باشد مرجع ضمیر و خود ضمیر. هم باید مراد استعمالی تطابق داشته باشد، و هم مراد جدی باید تطابق داشته باشد بین مرجع ضمیر و ضمیر. این تطابق ذوطرفین است، هم می شود بگوئیم باید مراد از مرجع ضمیر معنایی باشد که ضمیر به آن اشاره می کند. این حکم مرجع ضمیر است. یجب أن یکون المراد من مرجع الضمیر المعنی الذی یشیر الیه الضمیر. این حکم مرجع ضمیر است. یک حکم دیگری هم می توان بیان کرد: یجب فی الضمیر أن یکون مشیرا الی المعنی المراد من مرجع الضمیر. این حکم دوم از احکام ضمیر است، اما حکم اول از احکام مرجع ضمیر است. یعنی علقه وضعیه که می گوید باید تطابق باشد بین ضمیر و مرجع ضمیر تطابق شمشیر دو لبه است، دو طرف دارد، مرجع ضمیر معنای مرادش باید مطابق با ضمیر باشد، این یک طرف، طرف دیگر اینکه ضمیر هم باید اشاره کند به معنای مراد از مرجع ضمیر. شما نسبت به این حکم دوم که از احکام ضمیر است و از احکامی است که علقه وضعیه برای ضمیر قرار داده است که ضمیر باید اشاره کند به نفس مراد از مرجع ضمیر، خب این را شما می فرمائید ما که می دانیم مراد جدی در این جمله دوم چیست، اما نمی دانیم که به نحو مجاز و استخدام است یا به نحو حقیقیت است. خب اینجا بگوئید اصالة عدم الاستخدام جاری نمی کنیم، چون مراد از ضمیر را می دانیم. قلده أی قلد المجتهد من العالم. اما آن حکم اول که بر اساس وضع است که علقه وضعیه می گوید باید تطابق و هماهنگی باشد بین مرجع ضمیر و ضمیر، یعنی باید معنای مراد از مرجع ضمیر همان چیزی باشد که ضمیر به آن اشاره می کند. خب این از احکام مرجع ضمیر است. اصالة کون المراد من مرجع الضمیر نفس ما ارید من الضمیر خب این از اصولی است که ما در رابطه با مرجع ضمیر می خواهیم پیاده کنیم، مراد از مرجع ضمیر را هم نمی دانیم شک در مراد از مرجع ضمیر داریم یک اصل لفظی داریم راجع به مرجع ضمیر می خواهیم پیاده کنیم. مگر شما نگفتید که اصول لفظیه در مورد شک در مراد جاری می شود؟ خب ما یک اصل لفظی در مرجع ضمیر داریم، اصل لفظی می گوید باید مراد از مرجع ضمیر همان معنایی باشد که ضمیر به آن اشاره می کند. خب ما این اصل را جاری می کنیم در مرجع ضمیر. شک در مراد از مرجع ضمیر داریم. شک داریم در مراد از اکرم العالم که عالم مطلقا هست یا عالم مجتهد و عادل.

اصالة عدم الاستخدام یعنی اصالة التطابق بین مرجع ضمیر و ضمیر. اصالة التطابق دو طرف دارد: این مرجع ضمیر باید مراد از آن همان چیزی باشد که ضمیر به آن اشاره می کند، این اصل لفظی ای است که در مورد مرجع ضمیر مثل اکرم العالم و مثل المطلقات یتربصن پیاده می کنیم و شک در مراد هم داریم.

پس اگر امر دائر باشد بین ارتکاب استخدام در ضمیر در جمله ثانیه و بین تخصیص عموم در جمله اولی مشکل با این فرمایشات صاحب کفایه ره حل نمی شود.

سؤال وجواب: علقه وضعیه می گوید چون ضمیر مجرد اشاره است به مرجع آن، لذا مجاز می شود و گاهی این مجاز اگر استحسان طبع در آن نباشد می شود غلط من الکلام، مثل رأیت اسدا وضربته مراد از ضربته اسد آخر است یا رجل شجاع است. این اصلا غلط من الکلام است. اصالة التطابق ناشی است از علقه وضعیه، می گوید دو تا ظهور است، یک ظهور اینکه المراد من مرجع الضمیر لابد أن یکون نفس ما اشیر الیه بالضمیر، خب این اصل لفظی را در مرجع ضمیر پیاده می کنیم دیگر. مراد از مرجع ضمیر هم روشن نیست. و این اصل با اصالة العموم تعارض می کند. چون اصالة العموم می گوید مراد از اکرم کل عالم وقلدهم عموم عالم است سواء کان عادلا أم لا، سواء کان مجتهدا أم لا، با یک اصل لفظی دیگر که اصل این است که این مرجع ضمیر که عالم است معنای مرادش همانی است که با ضمیر به او اشاره کردیم. فرض این است که ما به ضمیر اشاره کردیم به حصه ای از عالم و هو العالم العادل المجتهد. این اصالة التطابق می گوید پس مراد از اکرم کل عالم هم باید همان معنایی باشد که اشیر الیه بالضمیر. خب این اصالة التطابق با آن اصالة العموم تعارضا تساقطا.

ما عرضمان این بود که اصلا چرا راه را منحصر می کنید به دو راهی که هر دو راه خطرناک است؟ بیائید راه وسط و اعتدال را برویم. راه وسط می گوید نه استخدام و نه تخصیص. اکرم کل عالم و قلده إذا کان عادلا و مجتهدا. اصلا نه مرتکب استخدام شدیم در ضمیر و نه مرتکب تخصیص شدیم در آن جمله اولی اکرم کل عالم، و هیچ مشکلی پیش نمی آید.

سؤال وجواب: بله گاهی استحسان طبع هست، مثل رأیت عالما و احترمته پول به پسر آن عالم داد، از باب اینکه احترام ولد احترام الاب هم هست. اگر استحسان طبع باشد که غلط نیست.

ومن هنا اتضح این که آقای صدر در این بحث ظاهر حرفش این است که گفته: ما معتقدیم آن جمله اولی که مشتمل بر عموم است آن جمله اولی با اینکه ضمیر در جمله ثانیه مراد از آن بعض مدلول عام بوده است دچار مشکل می شود ظاهرش این است که چه قرینه منفصله باشد و چه متصله. یعنی در آیه و المطلقات با اینکه قرینه منفصله است و می گوید بعولتهن مراد جدی از آن خصوص مطلقات رجعیه است ولی جمله اولی که المطلقات یتربصن او هم مشکل پیدا می کند. ظاهر کلام آقای صدر این است. چرا؟ برای اینکه یک ظهور سیاقی هست که در مراد جدی هم بین مرجع ضمیر وضمیر تطابق هست. نه فقط در مراد استعمالی، بلکه هم در مراد استعمالی و هم در مراد جدی. اصالة التطابق ظهور سیاقی است می گوید بین ضمیر و مرجع ضمیر در مدلول تصوری و در مراد استعمالی و در مراد جدی تطابق هست. ولذا اگر قرینه منفصله هم آمد گفت مراد جدی از بعولتهن خصوص مطلقات رجعیه است اصالة التطابق در مراد جدی بین الضمیر و مرجعه می گوید پس المطلقات هم خصوص مطلقات رجعیه باشد. با آن اصالة العموم تعارض می کند. این فرمایش، فرمایش تمامی نیست. چرا؟ برای اینکه عرض کردم راه سومی وجود دارد، مراد جدی از المطلقات عموم باشد و مراد جدی در ضمیر و مرجع ضمیر هم یکی باشد، اما جمله ثانیه قید زائدی دارد، وبعولتهن احق بردهن فی ذلک إن کنّ رجعیات. این ادعای ما شاهد عقلائی هم دارد. اگر مولا به عبدش گفت اکرم کل عالم و صلّ خلفه، بعد مقید منفصل گفت لاتصل خلف من لاتثق بقرائته ودینه، پشت سر کسی که قرائتش را مطمئن نیستی دینش را مطمئن نیستی نماز نخوان. ما به قرائت یا عدالت کسی مطمئن نیستیم بعد بیائیم به او سلام نکنیم. مولا می گوید چرا به او سلام نکردی؟ می گویم آن و صل خلفه قرینه منفصله داشت که ضمیر در و صلّ خلفه بر می گردد به عالمی که موثوق القرائة و العدالة باشد. ولذا عموم آن اکرم کل عالم هم دچار اضطراب شد. آیا عقلاء قبول می کنند؟ ابدا قبول نمی کنند. می گوید آبروی مرا پیش این علماء بردی، حالا علمایی هستند لهجه خاصی دارند قرائتشان مشکل دارد خب سلام به آنها نکن چرا سلام به او نمی دهی، یا در خانه اش با زنش که اختلاف پیدا می کند به زنش توهین می کند اما چرا بی احترامی کردی به این عالم، چرا از اکرم کل عالم رفع ید کردی.

هذا تمام الکلام فی هذا البحث یقع الکلام فی بحث تعارض العموم و المفهوم.